وهابیّت ایده استعمار

یادداشت‌های یک جاسوس انگلیسی به نام مستر همفر

ترجمه: سید احمد علم الهدی

یادداشت اول

دولت بزرگ بریتانیا همواره درصدد تشکیل یک امپراطوری بزرگ بود که از شرق دریای مدیترانه تا غرب اقیانوس هند را به دست بگیرد، و هم‌اکنون به آرزوی دیرینه خود نائل آمده است؛

با اینکه سطح کشور ما نسبت به مستعمرات آن از هند و چین و خاورمیانه خیلی کوچک‌تر است.

درست است که ما به‌طور رسمی بر این کشورها حکومت نمی‌کنیم و در ظاهر حکومت این کشورها به دست اهالی آن‌جا اداره می‌شود؛ ولی در واقع چرخاننده شئون حکومتی در آن مملکت‌ها سیاست ما است، و خواست‌های سیاسی ما در آن سرزمین‌ها غالب و پیشرو است؛ به‌طوری که سقوط یکایک آن کشورها به دست ما است.

به این ترتیب لازم است که ما همواره در مورد دو مسئله فکر کنیم:

۱. ادامه این تسلّط سیاسی به‌طور کامل بر این کشورها به‌طوری که کوچک‌ترین سستی در آن راه نیابد.

۲. ایجاد سیطره و استعمار در کشورهایی که بر آن‌ها مسلّط نیستیم؛ به‌طوری که آن‌ها را هم ضمیمه مستعمرات خود بسازیم.

لذا در کشورهای مستعمره و مملکت‌هایی که مشرف بر استعمار ما بودند، وزارت مستعمرات بریتانیا گروه‌هایی را برای انجام این امر مهم استخدام نموده و راه‌های پیشبرد هدف را به‌طوری به آن‌ها آموختند که آنان در اجرای این برنامه به‌طور کامل متخصّص شدند.

من از جمله افرادی بودم که در این رشته پیشرفت قابل ملاحظه‌ای نمودم و از ابتدایی که در این وزارتخانه استخدام شدم از افراد مورد اطمینان وزیر بودم.

مدّتی مدیریت شرکت شرق هند به من واگذار شد. این شرکت در ظاهر یک مؤسسه تجارتی بود ولی در واقع وسیله‌ای بود که راه‌های تسلّط ما را بر این سرزمین پهناور شبه قاره هموار می‌کرد.

حکومت بریتانیا نسبت به دوام سیطره خود بر هندوستان کاملاً مطمئن بود و هیچ‌گونه نگرانی نداشت؛ زیرا هندوستان کشوری بود که از اقوام مختلف و از لغات گوناگون و ادیان متضاد تشکیل شده بود؛ و وجود این اختلافات و گوناگونی‌ها موجب تحکیم سیطره ما بر آن کشور می گردید.

هم‌چنین دولت بریتانیا نسبت به ادامه استعمار چین هم هیچ‌گونه نگرانی نداشت؛ زیرا دین بودایی و آیین کنفوسیانیزم که در این سرزمین رواج داشت طوری نبود که استعمار بریتانیا از آن وحشت داشته باشد؛ زیرا آن‌ها دو آیین مرده بودند که تنها به امور باطنی توجّه داشتند و نسبت به پرورش شئون زندگی از خود جنبشی نشان نمی‌دادند.

خلاصه خیلی بعید بود که در اهالی این دو منطقه شعور میهنی به‌وجود بیاید؛ لذا دولت بریتانیا کوچک‌ترین نگرانی در مورد سیطره‌اش نسبت به این دو سرزمین نداشت؛ البته این‌طور نبود که ما نسبت به رویدادهای آینده هم مطمئن باشیم، لذا نقشه‌های سیاسی خود را در این دو منطقه طوری پیاده می‌کردیم که همیشه جهل و اختلاف و احیاناً بیماری

و مرض در این بلاد شایع باشد. خفتگی و رکود مغزی اهالی این سرزمین‌ها به ما این موفقیّت را بخشیده بود که به سادگی بتوانیم نقشه‌های خود را پنهان از اندیشه‌ها و پوشیده از نظرها پیاده کنیم.

ولی برعکس همواره نسبت به کشورهای اسلامی خاطر نگران بودیم. اگرچه ما توانسته بودیم با آن مردک بیمار[1] یک سلسله پیمان‌هایی استوار کنیم که تمام به مصلحت ما بود و در نتیجه به تعبیر متخصّص وزارت مستعمرات، این مرد آخرین نفس‌های خود را می‌کشید، و همچنین به‌طور مخفیانه توانسته بودیم با حکومت ایران قراردادهایی ببندیم که موجب تحکیم سیاست ما در آن کشور بشود، و تعداد زیادی جاسوس در آن دو کشور گماشته بودیم تا آن‌جا که موفق شدیم رشوه را در آن‌جا رایج کنیم، و در اداره مملکت فساد رخنه کردیم و زمامداران این دو کشور را به زنان زیبا مشغول کردیم و در نتیجه راه برای نفوذ استعمار ما در عمق این دو کشور باز شد؛ ولی با همه این‌ها اطمینان نداشتیم که بتوانیم تمام شئون این دو ملّت را به‌طور کامل به چنگ بگیریم، به چند جهت:

۱. قدرت معنوی اسلام و نفوذ آن در روح مسلمانان؛ زیرا مسلمانان آن‌چنان پایبند به اسلام هستند که اسلام در روح مسلمان هم‌چون مسیحیّت است در روح قسیس و رهبان. رهبانان آن‌چنان به مسیحیّت گرایش دارند که ممکن است روح از بدن‌شان خارج شود؛ ولی مسیحیّت از کالبدشان بیرون نمی‌آید. مخصوصا مسلمانان ایران (شیعه) آن‌ها برای استعمار ما خیلی خطرناک‌تر بودند؛ چون آن‌ها مسیحیان را کافر و نجس می‌دانند و مسیحی در نزد شیعه هم‌چون یک قطعه نجاست متعفّن است که وقتی به دست یا بدن بچسبد سعی می‌کنیم آن را زائل کنیم؛ با این کیفیّت هیچ‌گونه آمیزش با آن‌ها امکان نداشت.

از یکی از شیعیان پرسیدم: چرا شما نسبت به مسیحیان این عقیده را دارید؟ پاسخ داد: پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله مرد حکیمی بود می‌خواست کافر را در اجتماعات اسلامی در یک تنگنایی قرار بدهد که در خودش احساس یک نفرت عمومی بکند؛ شاید همین احساس نفرت و حقارت موجب گردد که او به دین اسلام هدایت یابد[2]، و این نجاست مخصوص مسیحیان نیست؛ بلکه هر کافری حتی مجوسی‌ها (ایرانیان قدیم) هم در منطق شیعه نجس هستند.

من به او گفتم: این سخن شما درست؛ ولی چرا مسیحیان را نجس می‌دانید، در حالی که آن‌ها به نبوت و خدا و قیامت معتقدند.

پاسخ داد: به دو جهت: یکی اینکه آن‌ها پیغمبری محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله را منکرند، و آن حضرت را در ادّعای پیغمبری خود دروغگو می‌دانند، دوم اینکه آن‌ها به پیغمبران خدا نسبت‌های ناروا می‌دهند و می‌گویند مسیح علیه‌السلام شراب می‌خورد.

---

[1]. امپراطور عثمانی

[2]. البته خوانندگان عزیز توجّه دارند که جواب واقعی این پرسش این نیست بلکه پاسخ حقیقی این است که: کافر از نظر مسلمان و شیعه نجس است تا این نجاست موجب شود که مسلمانان از کافر بیگانه یک وحشتی احساس کنند، و در تمام گفتار و کردار او با یک نظر بدبینانه بنگرند تا در نتیجه بیگانگان نتوانند مسلمانان را تحت تأثیر خود قرار دهند.

من با تعجّب گفتم: نه چنین نیست، مسیحیان چنین چیزی نمی‌گویند. او پاسخ داد: تو نمی‌دانی در کتاب مقدّس (انجیل) این مطلب مضبوط است.

من ساکت شدم با اینکه می‌دانستم این مطلب دوم را دروغ می‌گوید.[۳] اگر چه مطلب اوّلش درست بود، با او بحث را ادامه ندادم چون ترسیدم به من بدگمان شود؛ زیرا در آن هنگام خودم را مسلمان معرّفی کرده بودم، و لذا همواره از اظهار تعصّب نسبت به آیین واقعی خودم اجتناب می‌ورزیدم.

۲. اینکه اسلام روزگاری دین زندگی و قدرت بود و خیلی دشوار است که بتوان به آقا قبولاند که تو نوکر و بنده‌ای؛ زیرا آن غرور آقایی که روزی مسلمانان اول قدرت‌مدار جهان بودند همواره این اندیشه را در مغز آن‌ها زنده می‌کند که باید به سوی مقام و حکومت جهانی گام بردارند، هرچند که ناتوان و منحط باشند؛ و برای ما امکان نداشت که بتوانیم آن‌چنان در تاریخ اسلام دست ببریم که اصلاً مسلمانان نتوانند بفهمند درگذشته دارای یک سیادت و آقایی جهانی بوده‌اند، و نیز ممکن نبود به آن‌ها تلقین کنیم که آن مجد و قدرت گذشته قابل برگشت نیست تا در نتیجه از این فکر بیرون روند.

۳. اینکه ما اطمینان نداشتیم این خفتگی حکومت‌های عثمانی و ایران ادامه داشته باشد، و برای هیچ‌گاه آن‌ها بیدار نشوند؛ بلکه احتمال می‌رفت آن‌ها ناگهان به نقشه‌هایی که ما برای یک تسلّط و سیطره عمیق بر کشورشان طرح کرده بودیم و در دست اجرا بود واقف گردند. اگرچه این دو دولت آن‌چنان در انتهای جهل و ناتوانی به سر می‌بردند که قدرت چنین وقوف و حرکت بر مبنای آن را نداشتند؛ ولی چون در هر حال بر اوضاع مملکتشان مسلّط بودند و پول و اسلحه در اختیار داشتند و تقریباً با مردم هم کنار آمده بودند از این جهت نسبت به آن‌ها احتمال خطر می‌رفت.

۴. عمده اضطراب و پریشانی ما نسبت به تسلّط‌مان بر کشورهای اسلامی از علماء مسلمانان بود: علمای الأزهر، عراق و ایران.

این‌ها بزرگ‌ترین سدّی بودند که از پیشرفت آمال ما جلوگیری می‌کردند؛ البته آنان نسبت به اصول زندگی روز توجّهی نداشتند، و فقط بهشتی را که خدا به آن‌ها وعده داده بود نصب العین خود قرار داده بودند و به اندازه یک مو از

---

[۳]. البته این مطلب به پندار جناب مستر دروغ است و اگرنه انجیل، مسیح علیه‌السلام را بالاتر از شراب‌خوار شراب‌ساز هم معرّفی می‌کند.

انجیل یوحنا باب دوم جمله ۱ تا ۱۲: «در روز سیم در قانای جلیل عروسی بود و مادر عیسی در آن‌جا بود و عیسی و شاگردانش را نیز به عروسی دعوت کردند، و چون شراب تمام شد مادر عیسی بدو گفت شراب ندارند، عیسی به وی گفت ای زن مرا با تو چکار است، ساعت من هنوز نرسیده است، مادرش به نوکران گفت هر چه به شما گوید بکنید، و در آن‌جا شش قدح سنگی بر حسب تطهیر یهود نهاده بودند که هر یک گنجانش دو یا سه کیل داشت و عیسی بدیشان گفت قدح‌ها را از آب پر کنید وآن‌ها را لبریز کردند، پس بدیشان گفت الآن بردارید و به نزد رئیس مجلس ببرید، پس بردند و چون رئیس مجلس آن آب را که شراب گردیده بود بچشید و ندانست که از کجا است؛ لیکن نوکران که آب را کشیده بودند می‌دانستند. رئیس مجلس، داماد را مخاطب ساخته بدو گفت هرکس شراب خوب را اول می‌آورد و چون مست شدند، بدتر از آن لیکن تو شراب خوب را تا حال نگه داشتی و آن ابتدای معجزاتی است که از عیسی علیه‌السلام در قانای جلیل صادر گشت، و جلال خود را ظاهر کرد و شاگردانش به او ایمان آوردند.»

انجیل متی باب ۲۶ جمله ۶۲ و ۳۷ - انجیل مرقس باب ۱۴ جمله ۲۴ و ۵۲ - انجیل لوقا باب ۲۲ جمله ۱۷:

«و چون غذا می‌خوردند عیسی نان را گرفته برکت داد و پاره کرده بدیشان داد و گفت بگیرید و بخورید که این جسد من است و پیاله گرفته شکر نمود و به ایشان داد و همه از آن آشامیدند. این است خون من از عهد جدید که در راه بسیاری ریخته می‌شود هر آینه به شما می‌گویم بعد از این از عصیر انگور نخورم تا آن روزی که در ملکوت خدا آن را تازه بنوشم.» مفهوم جمله این است که عیسی تا آن شب (شب رفتن به آسمان) شراب (عصر انگور) را می‌نوشیده است.

اصول اعتقادی خود صرف‌نظر نمی‌کردند، و ملّت پیرو آنان بودند و پادشاه عثمانی و ایران به شدّت از آنان می‌ترسیدند؛ البته سنّی‌ها کمتر پیرو علماء خود بودند و آن‌ها اعتقاد دینی و عشق معنوی خود را به سلطان و به شیخ الإسلام مشترکاً متوجّه کرده بودند، و شیعیان منحصراً عشق معنوی و روحانی خود را به علماء تعلّق می‌دادند و برای حکومت ارزش چندانی قائل نبودند؛ ولی این تفاوت ایمانی این دو فرقه چندان نبود که بتواند از دهشت و اضطراب وزارت مستعمرات نسبت به تسلّط بریتانیا بر این کشورها بکاهد.

این‌ها یک سلسله مشکلاتی بوده در مسیر پیشرفت سیطره و استعمار ما در کشورهای اسلامی، وزارت مستعمرات بلکه عموم سیاسیّون و اعضای حکومت بریتانیا را نگران ساخته بود.

برای حل این مشکلات کمیسیون‌ها و کنفرانس‌های متعدّد منعقد نمودیم؛ ولی در هر مرتبه پس از گفتگوی زیاد خلاصه به نتیجه نمی‌رسیدیم و راه را به روی خود بسته می‌دیدیم و گزارش‌هایی که از جاسوس‌ها و عمّال ما در این کشورها می‌رسید تمام مأیوس کننده بود و نتیجه همه این جلسات، صفر بلکه پایین‌تر از صفر بود؛ ولی با همه این‌ها ناامید نبودیم و خود را برای یک نفس دراز و صبر طولانی آماده می‌کردیم.

خوب به یاد دارم در یکی از کنفرانس‌هایی که به این منظور تشکیل شد و خود وزیر مستعمرات و «قسیس بزرگ» و عدّه‌ای از خبرنگاران وزارتخانه در این کنفرانس شرکت داشتند، بحث و گفتگو در این کمیسیون بیش از سه ساعت طول کشید و در پایان هیچ نتیجه‌ای حاصل نشد، قسیس گفت:

«عزیزانم ناراحت نباشید، عیسی مسیح علیه‌السلام بر اوضاع مسلّط نشد و آیینش جهانگیر نگشت مگر بعد از اینکه سیصد سال رنج و مصیبت و مرارت، شهادت خودش و یارانش تحمّل کردند. چه بسا عیسی مسیح علیه‌السلام با توجّه ملکوتی خود به جانب ما نظری بیفکند و ما را بر نابود ساختن کفّار و ریشه‌کن نمودن آنان از جایگاهشان موفق سازد، ولو بعد از سیصد سال، پس باید در هر حال نسبت به هدف خود، ایمان راسخ داشته باشیم و به همه وسایل، خود را مجهّز سازیم و در جوامع محمّدی در نشر مسیحیّت بکوشیم، اگر چه نتیجه‌اش بعد ازقرن‌ها عایدمان گردد، آری پدران به جهت فرزندان کاشته‌اند.»

حتی روزی کنگره بزرگی در وزارتخانه تشکیل شد که در آن عموم جاسوسان و کارآگاهان ما در بریتانیا و روسیه و فرانسه حاضر بودند.

اجتماع بزرگی بود و عدّه‌ای از دیپلمات‌ها و رجال مذهبی در مجلس حضور داشتند. حضور در این مجلس برای من موقعیّتی خطیر به حساب می‌آمد و این به خاطر ارتباط خاصّی بود که من با وزیر داشتم.

در این کنگره مشکلات محمّدی‌ها مورد بحث بود و در مورد دلایل انحراف و راه‌های رخنه در عقیده آن‌ها گفتگو می‌شد.

این موضوع زبانزدِ همه بود که باید هم‌چنان که اسپانیا به مذهب و آیین باستان خود (مسیحیّت) برگشت بایستی مسلمانان هر منطقه را به آیین باستانی قبل از اسلام آن‌ها برگرداند؛ ولی نتایجی که از این کنگره به دست آمد خیلی مطلوب نبود و من عموم محاورات و مناقشات در آن کنگره را در کتابی به‌نام «ملکوت صبح» نگاشته‌ام.

البته ریشه‌کن ساختن درخت نیرومندی که اصول آن از شرق تا غرب زمین امتداد یافته خیلی دشوار است؛ ولی باید انسان دشواری‌ها را هر اندازه هم که سرسخت است هموار کند.

مسیحیّت نیامد مگر برای اینکه در جهان منتشر شود و عالم را فرا گیرد، هم‌چنان که خود مسیح علیه‌السلام ما را وعده داد. ولی محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که پیروز شد و توانست تعالیم خود را در جهان حاکم کند مقداری اوضاع جهان و انحطاط امپراطوری‌های شرق و غرب به او کمک کرد؛ ولی آن شرایط از بین رفت و مطلب وارونه شد.

هم‌اکنون محمّدی‌ها در دنیا سراشیبی انحطاط و سقوط را می‌پیمایند، و کشورهای مسیحی‌نشین در اوج ترقّی و صنعت و قدرت به سر می‌برند، و امروز آن زمان فرا رسیده که ما انتقام چندین قرن را از محمّدی‌ها بگیریم و شوکت از دست رفته خود را به دست محمّدیان هم‌اکنون بازستانیم.[۴]

آری! این دولت نیرومند امروز، این بریتانیای بزرگ است که در پیشبرد این هدف گام برداشته است.

---

[۴]. البته این عربده‌کشی‌ها از یک مسیحی عقده‌دار خیلی بعید نیست؛ ولی چون از نگارش و ترجمه این یادداشت‌ها هدف دیگری داشتیم، نخواستیم در متن یادداشت‌ها دخل و تصرّفی کرده باشیم، و نوشته‌های ایشان را عیناً ترجمه نمودیم.

ولی شما ای مسلمان بیدار و بینا کاملاً توجّه دارید که پیشرفت اسلام و تعالیم عالیه نبی‌اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در وضع نابسامان دنیای دیروز فقط یک عامل داشت و آن اینکه معارف و قوانین عین خواسته فطری و قلبی ملّت ستمدیده و از جنایت و شهوت به ستوه آمده آن روز بود، و علّت این بدبختی‌ها و فلاکت‌های امروز ملل مسلمان پشت پا زدن به آن حقایق و معارف است، و این ملل غربی مسیحی که با ساختن یکی دو پیچ و مهره فکر می‌کنند به حدّ نهایی تکامل و قدرت انسانی رسیده‌اند و مسلمان‌ها در حضیض ذلّت و پریشانی به جای مانده‌اند. بگذاردوران مستی قدرت و شهوت آن‌ها بگذرد و صنعت سرسام‌کننده‌شان آن چنان پیشروی کند که کم کم هستی و وجودشان را تهدید به انقراض و نابودی کند، و با روی کار آمدن سلاح‌های اتمی که محصول پیشرفت صنعت و قدرت‌شان است، هر لحظه صحنه نیستی و پودر شدن خود را ببینند، و آنگاه است که آنان هم ناچار برای رهایی از این زندگی نابسامان و مالامال از فساد و خوف و وحشت به پناه اسلام خواهند آمد.